

ابراهیم (ع) پرسشگر

قسمت نخست

دکتر اسدالله مرادی

عضو هیات علمی دانشگاه فرهنگیان



نمی‌دانم به‌عنوان یک معلم و دانشجوی فلسفه چرا تا این اندازه و از ژرفای جان با حضرت ابراهیم (ع) همذات‌پنداری می‌کنم؛ آن هم یک همذات‌پنداری دلنواز. به نظر من جلوه‌های مؤاج و پرتلاطم زندگانی ابراهیم (ع) و به‌خصوص پرسش‌هایی، چنان‌که در قرآن به تصویر کشیده شده، می‌تواند برای کاروان تعلیم و تربیت ما درس آموز و عبرت‌انگیز و نیز گشایشگر راه‌های نوینی باشد. چرا که در سپهر تعلیم و تربیت، پرسش و چون و چرا به مثابه هواست برای زیستن و زندگانی؛ به‌ویژه برای این عصر و این نسل که همواره پرسش‌ها و نقد و تحلیل‌هایی بنیادین در آستین دارد.

وجود دارد که ممکن است دانش‌آموزان در دوره ابتدایی و سنین پایین این تعارض‌ها را فهم نکنند اما بچه‌ها رو به آینده دارند و قرار است دانشمند و متفکر شوند. ذهن آن‌ها مانند جعبه‌ای نیست که ما مطالب را فله‌ای بریزیم در آن؛ و لذا برای مثال، اگر چه ممکن است تئوری تکامل داروین برای بچه‌ها در دوره ابتدایی چالش‌برانگیز نباشد اما برای دانشجویان مسلماً چنین نیست. امروز نسل جوان ما با انبوهی از پرسش‌ها در زمینه مسائل فلسفی، دینی، علمی، سیاسی، حقوق شهروندی و غیره دست به گریبان است، ولی ما کمتر توانسته‌ایم به این پرسش‌ها پاسخی در خور و اقناع‌کننده بدهیم. همین امر سبب شده است شکاف میان ما و این نسل روزبه‌روز بیشتر شود. به‌نظر من، برای پاسخ‌دادن به

به استناد شکوه و عظمتش سعی دارند خود را از نقادی دور نگه دارند اما با این کار فقط باعث بدگمانی می‌شوند و نمی‌توانند انتظار احترام بی‌شائبه از ما داشته باشند. عقل فقط برای کسانی احترام بی‌شائبه قائل است که بتوانند در برابر تحقیق آزاد و علنی عقل تسلیم باشند.»

(ژیلسون، نقد تفکر فلسفی غرب، ترجمه دکتر احمد احمدی، ص ۲۰۷) اکنون حدود ۷۰ درصد برنامه‌های درسی آموزش و پرورش ما مربوط به علوم و فنون جدید است که خاستگاه آن مغرب‌زمین است و در این راستا حتی ما طبقه‌بندی آن‌ها از علوم را تقریباً پذیرفته‌ایم و آموزش می‌دهیم. حدود ۳۰ درصد دیگر برنامه‌های درسی هم مربوط به عقاید، ارزش‌ها و مناسک دینی است. در اینجا تعارض‌هایی جدی

در آموزش و پرورش ما شکاف‌های بزرگی وجود دارد؛ شکاف میان حکومت و آموزش و پرورش، شکاف میان وزارت خانه و مدرسه، شکاف میان مدرسه و دانشگاه، شکاف میان خانه و مدرسه، شکاف میان معلمان و مربیان با دانش‌آموزان، شکاف میان والدین و فرزندان و غیره. به‌نظر می‌رسد بسیاری از این شکاف‌ها ریشه در چالش‌های سنت و مدرنیته دارد، چرا که نهاد حکومت و خانواده به این امر خطیر کمتر توجه دارند که یکی از لوازم منطقی دانشمند و اندیشمند شدن در این روزگار، پرسشگری و چون و چرا و نقد و تحلیل در همه چیز است. کانت، فیلسوف عصر روشنگری، در این باره می‌گوید: «عصر ما به تمام معنا عصر انتقاد است و هر چیز باید تسلیم انتقاد باشد، دین به اتکای فداستش و قانون



پرسش‌های نسل امروز شایسته است نگاهی هم به علوم انسانی جدید، مثل فلسفه و روان‌شناسی و جامعه‌شناسی و غیره داشته باشیم و هم به سنت و متون دینی و موارث فکری و فرهنگی خودمان. از این زاویه است که نیم‌نگاهی داریم به زندگی حضرت ابراهیم(ع) در قرآن کریم، چرا که عمیقاً باور دارم پرسش‌ها و چون و چراهای ابراهیم، چه به جهت فرم و چه به جهت محتوا، می‌تواند محمل و الگوی مناسب و روشنگرانه‌ای برای بحث و گفت‌وگو باشد و بستری را برای ما فراهم کند که از پرسش‌های نسل امروز فرصت‌سازی کنیم برای ارتباط و دیالوگ بهتر با این نسل.

نام حضرت ابراهیم(ع) ۶۹ بار در قرآن آمده و در بیش از ۲۰۰ آیه به زندگی پرماجرا و درس‌آموز آن جناب پرداخته شده است؛ از بت‌شکنی در جوانی و در آتش افکندنش گرفته تا مجادله با پدر [یا عمو] تا محاجه با نمرود، تا درخواست از خداوند که چگونگی زنده کردن مردگان را به او نشان دهد، تا چون و چرا با خدا در خصوص هلاکت قوم لوط، تا در کلان سالی صاحب فرزند شدن، و بالاخره بنیانگذاری کعبه و فرمان یافتن از خدا به ذبح فرزندش اسماعیل (و به قولی اسحاق) و غیره.

داستان زندگی ابراهیم(ع) از منظرهای گوناگون تأمل برانگیز و عبرت‌آموز است و ما در این اندک مجال بیشتر به پرسش‌ها و چون و چراهای ابراهیم(ع) خواهیم پرداخت.

۱. در تفاسیر آمده است که حضرت ابراهیم(ع) از کنار دریا می‌گذشت. مرداری را دید که قسمتی از آن در آب و قسمتی دیگر در خشکی است و پرنندگان و حیوانات دریایی و صحرایی از هر سو آن را طعمه خود قرار داده‌اند. با خود گفت اگر این اتفاق برای انسانی رخ دهد و ذرات بدن او در بین جانداران دیگر پخش شود در قیامت چگونه این

ذرات یک جا جمع و زنده می‌شوند؟! در اندیشه فرو رفت؛ چون به پاسخ قانع‌کننده‌ای نرسید رو به درگاه الهی کرد و گفت: خدایا به من بنما که مردگان را چگونه زنده خواهی کرد؟ این ماجرا در قرآن چنین بیان شده است.

وَإِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ رَبِّ أَرِنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى قَالَ أُولَئِمُ تُوْمِنُ قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِن لِّيَطْمَئِنَّ قَلْبِي قَالَ فَخُذْ أَرْبَعَةً مِّنَ الطَّيْرِ فَصُرْهُنَّ إِلَيْكَ ثُمَّ اجْعَلْ عَلَىٰ كُلِّ جَبَلٍ مِّنْهُنَّ جُزْءًا ثُمَّ ادْعُهُنَّ يَأْتِينَكَ سَعْيًا وَاعْلَمْ أَنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (بقره/۲۶۰)

و [یاد کن] آن‌گاه که ابراهیم(ع) گفت: پروردگارا!! به من نشان ده که چگونه مردگان را زنده می‌کنی! فرمود: مگر ایمان نیاورده‌ای؟ گفت: چرا [البته که ایمان آورده‌ام] ولی [می‌خواهم] قلبم آرام گیرد. فرمود: پس چهار پرنده برگزین، و آن‌ها را پیش خود ریز ریز گردان [و در هم آمیز] سپس هر قسمت از آن‌ها را بر کوهی بنه، آن‌گاه آن‌ها را فراخوان؛ شتابان به‌سوی تو می‌آیند. و بدان که خداوند بس مقتدر با حکمت است.

پیام‌های این آیه شریفه:

از این آیه می‌آموزیم که مسئله مسئله است و هیچ سن و مقام و موضوعی را بر نمی‌تابد. چنانکه در یک سوی این پرسش پیامبر اولوالعزمی چون ابراهیم خلیل(ع) قرار دارد و در سوی دیگر آن خداوند حکیم، و موضوع آن هم یکی از مسائل مهم معاد است. می‌بینیم که خداوند حکیم با پیامبرش درستی نمی‌کند که فی‌المثل بگوید: تو که پیامبر ما هستی، چگونه می‌خواهی مردم را به معاد دعوت کنی و حال آنکه خودت به زنده شدن مردگان اطمینان قلبی نداری؟! به عبارت دیگر، ابراهیم(ع) را به خاطر پرسش و درخواستش تخطئه یا سرزنش نمی‌کند.

مسئله ابراهیم، ایمان به معاد نبود. او در اصل معاد تردیدی نداشت بلکه چگونه زنده شدن مردگان برایش مسئله بود. او به دنبال استدلال نظری نبود، از این رو درخواست «آرنی» کرد. یعنی می‌خواست یک مسئله ایمانی و نظری را در یک فرایند عینی و عملی مشاهده کند.

با اینکه در وصف ابراهیم(ع) آمده است:

وَكَذَٰلِكَ نُرَىٰ إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ (انعام/۷۵): و این‌گونه، ما ملکوت آسمان‌ها و زمین را به ابراهیم(ع) نمایانیم تا از اهل یقین گردد. اما باز «کیف تحیی الموتی» برای او مسئله است؛ یعنی دلیل نمی‌شود که چون ابراهیم(ع) ملکوت آسمان‌ها و زمین را به نظاره نشسته پس چگونه زنده شدن مردگان برایش محل سؤال نباشد.

در قرآن کلمه یسئلونک [از تو می‌پرسند] مکرر آمده است؛ مثل یسئلونک عن الروح، یسئلونک عن الانفال، یسئلونک عن الساعة، یسئلونک عن الاهله و غیره؛ و نیز در روایات آمده است که: قال علی علیه‌السلام: العلم لا یُحصل إلا بخمسة أشياء: أولها بکثرة السؤال و ... (تحریر المواعظ العدیدة، ص ۳۹۴) علم جز با پنج چیز به دست نمی‌آید: اول با سؤال کردن بسیار و ... نتیجه اینکه، در قرآن و حدیث پرسش و پرسیدن بسیار موضوعیت و اهمیت دارد؛ ما در تربیت تا چه اندازه نیاز داریم که فضاهای تعلیم و تربیت خود را به‌گونه‌ای سازماندهی کنیم که پرسش‌خیز باشد تا بچه‌ها بتوانند پرسش‌ها و مسائل خود را آزادانه ابراز کنند.

موضوع مهم در این مقال این است که آیا در فرایند





داستانش در سوره بقره آیه ۲۵۹ آمده) و نیز ابن سینای بزرگ نیز مطرح بود. هنگامی که ابن سینا نتوانست مسئله معاد جسمانی را برای خود، از طریق برهان و استدلال عقلی، حل کند، گفت من این مسئله را می‌پذیرم و تسلیمم، زیرا که صادق مصدق، یعنی پیامبر اکرم(ص) فرموده است.

وقتی به درون خود نقبی می‌زنیم آشکارا می‌بینیم که برای ما هم مسائلی از این سنخ، بیش و کم وجود داشته و دارد و ذهن و ضمیر ما را در خود پیچیده است؛ اما شاید نتوانسته‌ایم ابراهیم‌وار آن را ابراز کنیم و بر آفتاب افکنیم!

● نسل جوان امروز پرسش‌هایی جدی و بنیادین از دین و انقلاب و حکومت و کشورداری ما و نیز آزادی و حقوق شهروندی خود دارد. این پرسش‌ها را می‌توان هم فرصت تلقی نمود هم تهدید. اگر ما با روی گشاده و سعه‌صدر به استقبال این پرسش‌ها و چون‌وچراها و نقد و تحلیل‌ها برویم و صادقانه و روشن‌گرانه در پی یافتن پاسخ‌هایی درخور و منطقی و خردپذیر برای آن‌ها باشیم آن‌گاه و از این رهگذر باب گفت‌وگو و دیالوگ به روی طرفین گشوده می‌شود و تهدیدها به فرصت‌ها تبدیل خواهد شد. اما اگر ما با ترشروی و درشت‌گویی به استقبال پرسش‌های آنان برویم و در پی پاسخ‌های سطحی و تحکم‌آمیز و انحصاری خود باشیم لاجرم باب گفت‌وگو بسته می‌شود و فرصت‌ها به تهدید تبدیل خواهد شد. پس بگذاریم فرزندانمان ابراهیم‌وار از ما بپرسند! و ما را به چالش بکشند! و حتی انکار نکنند! مهم‌ترین فرصت‌ها اینجاست! با سانسور و خود سانسوری چیزی حل نمی‌شود! آژموده را آژمودن خطاست!

ادامه دارد ...

خیلی مهمی است. ما در تربیت با سه نوع کلمات پرسشی مواجه هستیم: چیستی، چرایی و چگونگی؛ و به نظر می‌رسد «چگونگی» از منظری بر آن دو تقدم دارد. چرا که عدم توجه به چگونگی در تربیت، ممکن است به هر موضوع مهم و خطیری آسیب وارد کند. برای مثال قرآن مجید مهم‌ترین کتاب ما مسلمانان است و قرائت و آموزش مفاهیم و آموزه‌های آن نیز از مهم‌ترین رسالت‌های تربیتی ماست؛ ولی این اهمیت دلیل نمی‌شود که این کتاب شریف و مقدس را به هر شیوه و روشی، از جمله با اجبار و با اکراه و یا با تنبیه و آزار و تنش روانی، آموزش دهیم. این درست است که آموزش قرآن مهم است اما مهم‌تر از آن، شیوه و چگونگی آموزش آن است، یعنی در تربیت حتی اگر موضوع آن قرآن مجید باشد که به بسیاری از چراها و چیستی‌ها و پرسش‌های بنیادین ما پاسخ می‌دهد و به زندگی ما معنا می‌بخشد باز از منظری دیگر، فرایندها و چگونگی‌های آموزش قرآن تقدم و اولویت دارد.

● از این آیه می‌آموزیم که فرق فارقی وجود دارد میان ایمان و آرامش قلبی. ممکن است به چیزی باور و ایمان داشته باشیم اما آرامش قلبی از آن حاصل نکنیم. به عبارت دیگر ایمان دارای مراحل و درجاتی است. البته خیلی از مقولات و مفاهیم دینی مانند اخلاص، تقوا، یقین، شکر، توکل، خوف، رجاء و غیره این‌چنین‌اند، و این یعنی مقولات دینی و ایمانی چیزی به مراتب فراتر و متعالی‌تر از امور ریاضی-مکانیکی‌اند.

● مسئله معاد جسمانی و چگونگی زنده شدن مردگان مسئله‌ای به غایت فربه و بغرنج است. این مسئله علاوه بر اینکه برای ابراهیم خلیل(ع) مطرح بود. برای پیامبر دیگری به نام عزیر (که

مشاهده پدیده‌ها، و نیز در فرایند تعلیم و تربیت، پرسش‌هایی که در ذهن افراد پدید می‌آید اختیاری است یا غیر اختیاری؟ پاسخ به این پرسش، مثل مسئله عشق، دشوار می‌نماید. به نظر می‌آید هنگامی که انسان در معرض یک سلسله پدیده‌ها و حوادث قرار می‌گیرد، پرسش‌هایی در ذهنش خودبه‌خود می‌جوشند و او را، مثل عشق، به کام خود می‌کشند، چنان‌که مولانا در فیه ما فیه گوید: «بر اندیشه گرفت نیست و درون عالم آزادی است، زیرا اندیشه‌ها لطیف‌اند، بر ایشان نتوان حکم کرد.» بلی؛ پرسش‌هایی که در ذهن ما پدید می‌آیند غیراختیاری به نظر می‌رسند اما بیان و ابرازشان اختیاری است. شاهد مدعا اینکه کودکان از چند سالگی پیرامون پدیده‌هایی که می‌بینند پرسش‌های فراوان و مکرری دارند، که به راحتی بر زبان می‌آورند؛ گویا در پرسش و ابرازش اختیاری ندارند. حال آنکه بزرگسالان تازه یاد می‌گیرند که پرسش‌ها و چون و چراهای خود را سانسور کنند. در واقع سانسور کردن برای کودکان معنا و مفهومی ندارد!

● وقتی قرآن کریم بر وجود یک مسئله ایمانی و اعتقادی در حضرت ابراهیم(ع) صحنه می‌گذارد و پاسخ آن را به انجام یک تجربه عینی و عملی موکول می‌کند تکلیف دیگر انسان‌ها روشن است! به‌ویژه برای کودکان و نوجوانان؛ زیرا نخله‌ای از روان‌شناسان باور دارند که کودکان تا سن ده-دوازده سالگی بیشتر تفکر انضمامی دارند تا تفکر تجریدی و انتزاعی، و لذا بایسته است فرایند تعلیم و تربیت برای این سنین بیشتر جنبه عملی و عینی و مشاهده‌ای داشته باشد.

● در این آیه سخن از «چگونگی» رفته است که در تربیت بحث

